فقه اللغه كلمه «هلال»

شاگرد: فرمایش شما در معنای کلمه هلال، تلألؤ بود. قبلاً فرموده بودید اینکه حسن جبل، حرف اول و دوم را به‌عنوان حرف اصلی می‌گیرد، کار کاملی نیست. یعنی ممکن است موارد دیگری داشته باشد که حرف دوم و سوم هم باشد. طبق این فرمایش شما من به‌دنبال صغریات آن رفتم. یکی حروفی که از اصل «صاد» و «لام» دومین حرف باشند را جستوجو کردم. دیدم تمام اینها یک معنای تارکم را دارند. بصل (پیاز)، اصل، وصل(پیوند دادن)، فصل(جدا کردن پیوند)؛ دیدم که در همه اینها این رعایت شده است. سرانغ کلماتی رفتم که دو حرف آخر آن «لام» باشد. به نظر می‌رسد که بحث تارکم که شیء ای از آن خارج می‌شود ای به این تارکم برمی‌گردد. بروز و ظهور آن هم بیشتر در کلمه «یلّ» است. «یلّ» به کسی می‌گویند «کانت السانه قصیرة ملتزقة مقبلة علی داخل الفم»؛ یعنی به سمت داخل جمع شده است. کسانی که «هلّ» را به‌معنای «ظَهَرَ» گرفته‌اند، دیدم خود شکل کلمه «لام» هم می‌توانند شباهت داشته باشد و یک امری را در برگرفته باشد. دراین‌صورت هلال آن حالت قمر می‌شود که کمون دارد و دارد ظهور پیدا می‌کند. یعنی در هلال آن ظهور ای آن تلألؤ می‌باشد. یعنی این «لام» می‌تواند کمون داشته باشد اما «هاء» را نگاه نکردم. اگر خاطر شریفتان چیزی هست بفرمایید. هلال امری است که از این کمون ظاهر می‌شود؟ ای به‌خاطر اینکه شکلش شبیه «لام» است و قمر را در دل خودش دارد، به‌معنای دربرگرفتن است؟ یعنی ما یک چیزی را می‌بینیم که قمر در دل آن قرار گرفته. شبیه شکل خود لام است که به آن هلال گفته شده. ای آن چیزی است که در کمون است و این هلال از آن ظهور پیدا کرده؟ ای آن تلألؤی است که شما فرمودید؟

استاد: آن چه که در «اهلّالهلال» به ذهن می‌آید این است که به‌معنای «ظَهَرَ» ای «احتوی» است؟ آن چه که در ذهن من بود و قبلاً عرض کرده بودم این بود که «اهلّ» به‌معنای تلألؤ است. اما باید روی این احتمال اخیر شما بیشتر تأمل کنیم. شکل «لام» عربی و «L» لاتین شبیه به هم هستند. خیلی از هم دور نیستند. حال آیا این شکل در معنا و رابطه این با آن، هست یا نیست، باید بیشتر تأمل کنیم. من یادم باشد که یادداشت بکنم و موارد آن را ببینم. ولی نکته‌ی اولی که گفتید، شبیه‌ش را درنسخ در چهارشنبه می‌خواستم عرض کنم. نظیر این چیزی که شما می‌گویید وقتی معانی نسخ را می‌بینید جمع کردن آن مشکل است. یعنی یک سنخ معانیای است که وقتی می‌خواهید بدون تکلف موارد استعمال یک ماده را در یک نظام معنایی واحد سامان دهید، می‌بینید که سختتان است. خود ابن فارس هم همین را گفت. گفت من در نوشتن کتاب مقایسی تکلف به خرج نمی‌دهم. اگر برای من واضح شد که معنا واحد است، می‌گویم اما اگر دیدم که نمی‌توانم جمع کنم می‌گویم «له اصلان»، «له ثلاثة اصول»، شاید «اربعة اصول» هم در حافظه من هست.

شاگرد: «خمسه» هم هست.

بازبینی #1
ایجاد شده 3 ژوئیه 2026 13:53:09 توسط ... .
به روزرسانی شده 3 ژوئیه 2026 13:53:49 توسط ... .